بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 41**

۰۳/ ۰۹/ ۸۸ بررسی مقدمه دوم از مقدمات حکمت؛ انتفاء ما یوجب التعیین

**مقدمات حکمت (بررسی مقدمه دوم از مقدمات حکمت؛ انتفاء ما یوجب التعیین)**

معنای این مقدمه این است که در کلام قرینه ای بر تقیید در کلام وجود نداشته باشد. بحث این است که مراد از این قرینه، فقط قرینه متصله است یا اعم از متصله و منفصله. ظاهر کلام مرحوم شیخ و صریح کلام مرحوم نایینی، مطلق قرینه است. از طرف دیگر مرحوم آخوند تصریح می کنند که شرط عدم قرینه متصله است. در نگاه ابتدایی به نظر می رسد این کلام به این شکل بحث ندارد، بلکه تعیین کننده این که مقدمه دوم چیست، مقدمه اول است.

این که گفته می شود متکلم در مقام بیان تمام مراد است، آیا با شخص این کلام می خواهد مرادش را بیان کند یا با مجموع کلام هایش؟ اگر با شخص این کلام، می خواهد تمام مراد را بیان کند، اگر قیدی داشته باشد قهرا باید با قرینه متصله آن را بیان کند و اگر می خواهد با مجموع کلام هایش مرادش را بیان کند، می تواند به قرینه منفصله هم اعتماد کند. لذا باید مقدمه اول را در ابتدا روشن کرد.

به نظر می رسد که این مطلب تا حدودی صحیح است، ولی می توان نزاع را در این مقدمه دوم به این جا برگرداند که درو اقع نزاع در این است که آیا ظاهر حال متکلم در این است که مراد خود را با شخص خطاب بیان کند یا مراد خود را با مجموع خطاب ها. در صورت نسخت، انتفاء قرینه متصله از مقدمات حکمت است و در صورت دوم انتفاء مطلق قرینه.

در اینجا می توان گفت که افرادی که در مقام بیان بودن را مطرح می کنند، مرادشان این است که متکلم در مقام بیان با شخص کلام است و الا این که متکلم با مجموع کلماتش در مقام بیان است امری بدیهی است. اگر متکلم غرض دارد، باید تا وقت عمل، قیود را بیان کند و این مساله در همه موارد وجود دارد. در حالی که ظاهر این مباحث این است که متکلم گاهی در مقام بیان هست و گاهی نیست؛ لذا معلوم می شود که مراد در مقام بیان بودن با شخص خطاب است و در این صورت بطلان قول اول روشن می شود و حق با مرحوم آخوند است.

در اینجا به همین مقدار بسنده کرده و به بحث دیگر می پردازیم که اگر عامی در مقابل دلیل مطلق قرار می گیرد، آیا عام معارض با مقدمات حکمت است یا این که مانع انعقاد ظهور می شود؟ مرحوم نایینی می فرماید عام مطلقا چه متصل و چه منفصل مقدم بر مطلق هست و لو این که اظهر هم نباشد؛ در حالی که اگر تعارض باشد، بحث اظهر و ظاهر مطرح می شود.

ما قبلا این بحث را مفصلا طرح کردیم در بحث این که در مخصص دائر بین اقل و اکثر آیا می توان به عام تمسک کرد یا خیر. ما در آنجا دو نکته عرض کردیم؛ یکی این که ثابت نیست که متکلم می خواهد با شخص کلام تمام مراد را بیان کند و دیگری این که اگر هم این مطلب ثابت باشد، بعد از آمدن مخصص منفصل، دیگر مطلق اماریت خود را نسبت به مراد جدی متکلم از دست می دهد. نتیجه این حرف این بود که اگر در ابتدا هم کلام ظهور در این داشته باشد، که متکلم می خواهد با همان کلام مراد خویش را افهام کند، بعد از ورود مخصص منفصل این ظهور گرفته می شود.

از مجموع کلمات در اینجا یک اصل مفروضی به دست می آید که ما در مورد آن بحث می کنیم. آقایان نتیجه این که در مقدمات حکمت قرینه منفصله تاثیر دارد یا خیر، را در بحث دوران بین عام و مطلق دانسته اند. در فرض تعارض مطلق و عام، آقایان می گویند اگر قرینه منفصله را مضر بدانیم، عام مانع از انعقاد اطلاق می شود (حتی در عام منفصل) و لو ظهورش اضعف از ظهور اطلاق باشد. اگر هم معتقد شدیم که فقط قرینه متصله در مقدمات حکمت، مضر است، در این صورت عام و مطلق هر دو ظهور در عموم دارند و باید اظهر و ظاهر را ملاحظه کرد و قواعد تعارض را پیاده کرد.

طرفین نزاع کانّ این مطلب را مفروض گرفته اند که اگر عامی و مطلقی در یک کلام وارد شده باشند، عام مانع از انعقاد مقدمات حکمت و ظهور اطلاقی است. مثلا دلیلی گفته اکرم العالم و سپس در همان دلیل وارد شده که یحرم اکرام کل فاسق. ظاهر این کلمات این است که جمله دومی مانع از ظهور اطلاقی در جمله اولی است از باب ورود به این معنا که ظهوری برای مطلق شکل نمی گیرد.

برای روشن شدن بیشتر بحث، به مساله ورود در باب ملاکات احکام اشاره می کنیم. در بحث تزاحم، مرجح، اهمیت ملاک است. واجب اهم بر واجب مهم مقدم است. در اینجا هم واجب اهم و هم واجب مهم هر دو ملاک دارند و یکی باید به جهت عدم قدرت مکلف رها شود. لذا به حکم عقل واجب مهم به جهت واجب اهم کنار گذاشته می شود. ولی گاه رابطه دو حکم، از باب تزاحم نیست، بلکه از باب وارد و مورود است. فرض کنید اگر در دلیل وجوب حج، قدرت شرعی اخذ شده باشد به این معنا که ملاک حج در جایی باشد که واجبی از واجبات شرع زمین نماند، در اینجا کوچکترین واجب بر وجوب حج، ورود پیدا می کند؛ چون هر چند حج، اگر ملاک داشته باشد، از اهم واجبات دینی است، ولی واجب مفروض دیگر ملاک دار بودن حج را از بین می برد؛ بنابراین اصلا تزاحمی وجود ندارد که ما اهم را بر مهم مقدم کنیم. شیء بی ملاک در مقابل ملاک دار اثری ندارد.

مثال دیگر، ورود دلیل وجوب اطاعت والدین است که ملاک آن با توجه به دلیل لا طاعۀ لمخلوق فی معصیۀ الخالق، مقید به عدم امر والدین به فعل محرم یا ترک واجب می باشد. لذا دلیل کوچکترین

واجب بر دلیل وجوب اطاعت والدین ورود دارد. در بحث ظواهر هم گاه دو ظاهر بالفعل با هم تعارض دارند و گاه یک ظهور مانع انعقاد ظهور دیگر می گردد.

در عام و مطلق که در دو دلیل منفصل وارد شده اند، به عقیده بسیاری از بزرگان ظهور هر دو فعلی است. لذا باید اظهر و ظاهر را ملاحظه کرد، ولی در عام و مطلق که در یک کلام باشند، ظاهر کلمات علما این است که عام مانع انعقاد ظهور در مطلق می گردد و دیگر بحث از اظهر و ظاهر مطرح نمی شود.

ما سابقا گفتیم که این مطلب به نظر ناتمام است. اصل استدلالی که در اینجا مطرح می شود این است که ظهور عام فعلی است و ظهور مطلق، معلق و با وجود ظهور فعلی، ظهور معلق به عدم قید اصلا منعقد نمی شود. ما قبلا مطرح کردیم که ظهور در عمومات هم معلق است. نفس اراده استعمالی، موضوع برای اصالۀ التطابق بین اراده استعمالی و اراده جدی نیست. مراد تفهیمی است که موضوع برای اصل مزبور است و لذا شرط تمسک به اصالۀ العموم این است که در کلام ما یصلح للقرینیۀ وجود نداشته باشد. کلام ظهور داشته باشد در این که متکلم می خواهد تکلیف همه افراد عام را در همین کلام روشن کند و با وجود دلیل معارض و لو به نحو مطلق این ظهور منعقد نمی شود؛ چون هم عام صلاحیت قرینیت دارد برای مطلق نسبت به اراده تفهیمیه و هم مطلق صلاحیت قرینیت دارد بر عموم و فرقی بین این دو در این مساله نیست.

**مختار در مقدمۀ دوم**

خلاصه به نظر ما اگر در کلام واحد، دو حکم وارد شده باشد که نسبت آنها عموم و خصوص من وجه باشد، دلیل مجمل می گردد؛ خواه هر دو به شکل مطلق باشند یا یکی مطلق و دیگری عام. مقدم و موخر بودن این دو حکم هم فرقی ایجاد نمی کند، بلکه باید به خصوصیات موارد توجه کرد؛ گاه با توجه به آن دلیل ظهور در عمومیت یکی از دو حکم و تقیید دیگری پیدا می کند. گاه اجمال دلیل نسبت به دو حکم استقرار می یابد.